

# کوگیتو و تالیخ جنوه

ژاک دریدا،  
میشل فوکو

ترجمه فاطمه ولیانی



## فهرست

یادداشت مترجم .....	هفت
۱. حبس بزرگ .....	۱
۲. کوگیتو و تاریخ جنون .....	۷
۳. پاسخ به دریدا .....	۷۱
۴. تن من، این کاغذ، این آتش .....	۷۷

## حبس بزرگ\*

میشل فوکو

عصر رنسانس هرچند خشونت جنون را مهار کرد، به آن مجال داد آزادانه ابراز وجود کند؛ عصر کلاسیک اما، با اعمال زوری غریب صدای آن را خاموش کرد.

دکارت در مسیر شک، در کنار رؤیا و صورتهای متفاوت خطای ذهن، با جنون هم مواجه شد. امکان دیوانه بودن آیا این خطر را در بر ندارد که او را از تن خود بی بهره کند، همچنان که ممکن است دنیای خارج به واسطه خطا ناپیدا گردد یا آگاهی به هنگام دیدن رؤیا به خواب فرو رود؟ «چگونه می توانم منکر شوم که این دستها و این بدن از آن من است؟ مگر آنکه همچون دیوانگانی باشم که مغزشان آنچنان به واسطه ابخره سوداوی معیوب شده است که مدام ادعای پادشاهی می کنند حال آنکه بسیار فقیرند، مدعی اند جامه زرکش اطلس به تن دارند، حال آنکه سر تا پا برهنه اند، یا تصور می کنند تُنگ اند یا بدنشان شیشه ای است.»<sup>۱</sup> اما دکارت به همان

\* Michel Foucault, *Histoire de la folie à l'âge classique*. ch. II: "Le grand renfermement". pp. 67-70.

1. Descartes, *Méditations*, I, Oeuvres, éd. Pléiade, p. 268.

به منظور پیروی از منطق گفتار فوکو و دریدا که بر کلمات خاصی در نوشته دکارت تأکید کرده اند، نقل قولهای دکارت در اینجا عیناً از متن فرانسوی مندرج در این مقاله ها



بخواهم به مثال آنان اقتدا کنم، کمتر از ایشان نامعقول نخواهم بود.» تداوم یک حقیقت امکان می‌دهد تفکر از خطا و اشتباه رها شود یا از دل خواب و رؤیا سر برون آورد، اما ضامن جنون آمیز نبودن تفکر نیست؛ ناممکن بودن دیوانگی است که جنون آمیز نبودن تفکر را ضمانت می‌کند. این نه برای موضوع تفکر، که برای سوژه‌ای که فکر می‌کند، امری ضروری است. می‌توانیم فرض کنیم که خوابی و خود را سوژه‌ای که خواب می‌بیند تصور کنیم تا «دلیلی برای شک» بیابیم: حقیقت محو نخواهد شد، بلکه ممکن شدن خواب و رؤیا منوط و موقوف به آن است. برعکس، نمی‌توانیم، حتی در فکر، فرض کنیم دیوانه‌ایم، زیرا جنون وضعیت امتناع تفکر است: «کمتر از آنان نامعقول نخواهم بود...»<sup>۱</sup>

در سامان شک، عدم تعادلی میان کفه جنون و کفه رؤیا و خطا وجود دارد. موقعیت آنها نسبت به حقیقت و آن کس که طالب آن است یکی نیست؛ بر رؤیا و توهم در چارچوب ساختار حقیقت غلبه می‌شود، اما سوژه‌ای که شک می‌کند جنون را اساساً منتفی می‌داند. همان طور که [در سیر استدلال دکارت] بزودی منتفی خواهد بود که سوژه فکر نکند، یا وجود نداشته باشد. پس از تبعات، تصمیمی گرفته شد. هنگامی که مونتینی<sup>۲</sup> آثار تاسو<sup>۳</sup> را می‌خواند، به هیچ وجه اطمینان نداشت که همه اذهان جولانگاه بی‌خردی نباشند. مردم؟ «مردم بیچاره‌ای که این دیوانگیها گمراهشان کرده؟» آیا انسان اهل تفکر از این نامعقولیها مصون است؟ به حال او هم «دست‌کم باید دل سوزانید.» کدام خردی او را برای داوری دیوانگی صاحب صلاحیت می‌کند؟ «خرد به من آموخته است که این چنین قاطعانه حکم به کذب و ناممکنی امری دادن، به منزله آن است که برای خود آنچنان امتیاز و برتری قائل شویم که گویی مغزمان به گستره و وسعت

شیوه که از کنار احتمال رؤیا و خطا رد می‌شود، از مهلکه جنون پرهیز نمی‌کند. حواس هر قدر هم فریبنده باشند، به واقع، ممکن است فقط «چیزهایی که چندان محسوس و مشهود نیستند و بسیار دورند» را تغییر دهند؛ نیروی توهم حاصل از حواس در حدی است که همواره تتمه‌ای از واقعیت به جا می‌گذارد، «این که من اینجا هستم، کنار آتش، لباس منزل بر تن.»<sup>۱</sup> رؤیا نیز، امکان دارد همچون تخیل نقاشان «پریان دریایی و ساتیرها را با شکل‌های عجیب و غریب» به تصویر درآورد؛ اما ممکن نیست آن اشیای «بسیطر و کلی‌تر» را که در کنار هم قرار گرفتن آنها تشکیل تصاویر موهوم را ممکن می‌کند، به قدرت و اختیار خود بیافریند یا ترکیب کند. «از آن دسته است سرشت جسمانی به طور کلی و امتداد آن.» چنین اشیایی آنچنان از تصنع و دروغ دورند که سبب می‌شوند رؤیا حقیقی بنماید؛ اینها نشانه‌های محتوم حقیقتی‌اند که رؤیا قدرت به مخاطره افکندن آن را ندارد. نه خواب سرشار از صور، نه این آگاهی روشن که حواس ما را می‌فریبند، هیچ یک شک را به اوج کلیت و همه‌شمولی نمی‌رساند. بپذیریم که چشمان ما فریبمان می‌دهند، «حال فرض کنیم که به خواب رفته‌ایم»، حقیقت تام و تمام در ظلمت فرو نخواهد رفت.

در خصوص جنون ماجرا متفاوت است. اگر خطرات جنون حرکت ما و اساس حقیقت آن را تهدید نمی‌کنند، به این دلیل نیست که فلان شیء، حتی در ذهن دیوانه، ممکن نیست نادرست باشد، بلکه از آن روست که منی که فکر می‌کنم امکان ندارد دیوانه باشم. اگر من خود را دارای بدن تصور می‌کنم، آیا مطمئنم که این تصور حقیقتی استوارتر از تصور آن کس دارد که گمان می‌کند بدنش شیشه‌ای است؟ قطعاً، چون «آنها دیوانه‌اند، و من اگر

→ ترجمه شده است. برای مطالعه مبسوط تأملات به زبان فارسی، ر.ک: تأملات در فلسفه اولی، ترجمه دکتر احمد احمدی، مرکز نشر دانشگاهی، چ اول ۱۳۶۱، چ پنجم ۱۳۸۵. م.

1. *Ibid.*

1. *Ibid.* 2. Montaigne 3. Tasso